فرهنگ سخن گفتن در قرآن

محمد حسن درایتی

قرآن، کلام الهی و بزرگ‌ترین معجزه خاتم پیامبران(ص) و شایسته‌ترین راهنمای انسان‌ها تا پایان تاریخ می‌باشد. کتابی که هدف نزول خود را هدایت بشـر و راهنمایی او برای خروج از تاریکی‌ها به سـوی نور بیان کرده اسـت. از آنجا که خود را بهترین سخنان دانسته، برماست برای دانستن فرهنگ گفتار، دسـت به دامن قرآن زده و در فهم آن، سـخن اهل ذکر یعنی ائمه معصومین(ع) را معیار حقانیت و صحّت آن بدانیم؛ زیرا که خود قرآن می‌فرماید: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.»[۱]

مفهوم شناسی

فرهنگ: برای «فرهنگ» تعریف‌های چندی بیان شده است. تنها یکی از جامع‌ترین آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم: «فرهنگ عبارت است از: مجموعه دریافت‌ها، دانسته‌ها و یافته‌های رشد یافته عقلی و احساسـی و اخلاقی که به زندگی انسـان کمال و ارزش می‌بخشـد و مایه بازشناسی زندگی انسانی از زندگی حیوانی است.»[۲]

گفتار: گفتار، به گفتن، گفت، سـخن، گفته می‌گویند،[۳] و بعضی دیگر، حدیث، مقاله، مقال، کلام را بر آن افزوده‌اند.[۴]

اهمیت سخن: زبان از نعمت‌های بزرگ آفریدگار هستی به انسان است. خداوند متعال در سوره بلد پس از ذکر سوگندهایی پر معنا و اشـاره به زندگی پررنج انسـان، شماری از مهم‌ترین نعمت‌هایی را که به بشر ارزانی داشته است یادآور می‌شود، که یکی از آنها نعمت زبان است: «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم و یک زبان و دو لب؟»[۵]

زبان از اعضای شگفت‌انگیز بدن انسان است و وظایف بزرگی را عهده‌دار می‌باشد که از مهم‌ترین آنها سخن گفتن است. ایزد متعال در قرآن کریم پس از ذکر خلقت انسـان، از نعمت بیان، سخن گفته و فرموده اسـت: «خدای رحمان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید و به او «بیان» را آموخت.»[۶]

نگاهی به آفت‌های کلام: باید به یاد داشت که توان تکلّم، با آنکه از نعمت‌های گران‌سنگ پروردگار و از خصایص بشر است و با آنکه فواید بسیاری را در راه رشد و تکامل انسان در بر دارد، می‌تواند منشـأ بسیاری از ضررهای مادی و معنوی شود و گاه انسان را به پرتگاه سقوط بکشاند.

از این‌رو، بر هر فردی اسـت که مراقب زبان خویش باشد، زیرا بیشـترین گناه از زبان سـر می‌زند. قـرآن کریم در آیات زیادی به زشتی‌های گفتار اشاره می‌کند و روایات بسیاری نیز از معصومان(ع) رسیده است.

امیرمؤمنـان(ع) می‌فرماید: بلا و مصیبت انسـان در زبان اوست[۷] و نیز بیان می‌دارد: بسا آدمی، که زبانی او را هلاک کرده باشد.[۸] و یا می‌فرماید: مرد باید زبانش را حفظ کند، زیر همانا این زبان سـرکش، صاحب خود را به هلاکت می‌اندازد. به خدا سـوگند، انسان پرهیزکاری را ندیده‌ام که تقوا برای او سودمند باشد مگر آنکه زبان خویش را حفظ کرده بود.[۹]

قرآن و معیارهای ارزشی گفتار

آیا هر سـخنی دارای ارزش و اعتبار است؟ و بر هر سخنی می‌توان نام گفتار ارزشـمند و پسـندیده نهاد؟ مسلّما جواب منفی اسـت. چه بسیار سخنانی که نه تنها ارزش ندارند که در بی‌ارزشی آنها همان بس که بلا[۱۰]، فتنه[۱۱]، خونریزی[۱۲] و... را به‌دنبال دارند.

قرآن‌کریم معیارهایی را برای گفتار، بیان کرده که پاره‌ای از آنها را یادآور می‌شویم:

۱. عقلانیت و اندیشیدن: اندیشه و خردورزی، مهم‌ترین تکیه‌گاه اسلام در عقاید، اخلاق، کردار و گفتار است. از نظر این آیین توحیدی، انسان حق ندارد آنچه را که عقل نادرست می‌داند باور کند؛ صفاتی را که خرد ناپسند می‌داند، بدان متّصف شود؛ و رفتاری که عقل ناشایست می‌داند انجام دهد؛ و گفتاری را که خرد بی‌ارزش و ناهنجار می‌داند به زبان جاری کند.

روایتی که از امامان معصوم(ع) به‌دسـت ما رسـیده است نیز سـخنی را با ارزش می‌داند که همراه با اندیشـیدن باشد: امام علی(ع) می‌فرماید: اندیشه کردن در گفتار، ایمن می‌سازد از لغزش.[۱۳] و نیز می‌فرماید: کسـی که در کلام خود تجسّس و تفحّص و تأمّل کند، غلط او کم شـود.[۱۴] از مجموع آیات و روایات، این مطلب به دسـت می‌آید که کلامی دارای ارزش و اعتبار است که خردمندانه و همراه با خردورزی و اندیشیدن باشد؛ یعنی افزون بر عاقلانه بودن گفتار، گوینده قبل از سخن گفتن در گفتار خویش اندیشه کرده و آنگاه لب به سخن باز کند، زیرا هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

۲. علم و آگاهی: قرآن مجید یکی از معیارهای ارزشی را در تمامی برنامه‌های بشر و از جمله در گفتار علم و عمل می‌داند. از این‌رو، انسان را از بر پایی نماز در حال مستی باز می‌دارد و علت آن را آگاهانه سخن گفتن انسان ذکر می‌کند و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید...»[۱۵]

یکی از علت‌های حقانیّت و برتری سخنان نوح(ع) را، علم و آگاهی آن حضرت به پروردگارش دانسته و می‌گوید: «رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم؛ و خیرخواه شما هستم؛ و از خداوند چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»[۱۶]

از مجمـوع آیات، این مطلب به دسـت می‌آید که یکی از معیارهای ارزشـی گفتار آگاهانه بودن آن اسـت و سخنی که ناآگاهانه به زبان آید بسیار سست، پَست، بی‌ارزش و ناپسند است.

۳. عمل: از معیارهای ارزشی دیگر سخن، عمل گوینده به کلام خویش است.

خداوند متعال در آیاتـی از گفتار بدون عمل نهی کرده و آن را نکوهش نموده و مورد خشـم و غضب خود دانسته است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.»[۱۷]

۴. حق و استوار: پروردگار متعال در قرآن مجید مؤمنان را به گفتار حق و همراه بودن سخن با برهان و استحکام دعوت و فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق [و استوار] گویید.»[۱۸]

علامه طباطبایی(ره) پس از معنای کلمه«سدید» می‌فرماید: «قول سدید، عبارت است از کلامی که هم مطابق با واقع باشد و هم لغو نباشد و یا اگر فایده دارد فایده‌اش چون سخن چینی و امثال آن، غیر مشـروع نباشد، پس بر مؤمن لازم است که به راستی آنچه می‌گوید مطمئن باشد و نیز گفتار خود را بیازماید که لغو و یا مایه افساد نباشد.»[۱۹]

۵. رعایت ادب: از دیدگاه قرآن کریم، گفتاری با ارزش است که همراه با فرهنگ و ادب باشد، سخنی گرچه فی نفسه باارزش باشـد (مانند آیات شریفه قرآن) ولی اگر گوینده با عدم رعایت ادب، آن را به زبان آورد، سخنی بی‌ارزش و بی‌اثر خواهد بود. از این‌رو، پروردگار عالم آنگاه که موسی وهارون را مأمور به رفتن به پیش فرعون و دعوت او می کند، می‌فرماید: «با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.»[۲۰]

ادب گفتار در فرهنگ وحی

علامه طباطبایی(ره) در تعریف ادب می‌فرماید: «ادب، بنابر آنچه از معنای آن استفاده می‌شود، هیأت زیبا و پسندیده‌ای است که طبع و سلیقه چنین سزاوار می‌داند که هر عمل مشروعی چه دینی باشـد و چه عقلی مانند آداب دعا و آداب دیدار دوستان بر طبق آن هیأت واقع شود. به عبارت دیگر: ادب عبارت است از ظرافت عمل.»[۲۱]

سخن گفتن، همچون دیگر کارهای شرعی، ادب خاص خود را می‌طلبد که در این مختصر به آن می‌پردازیم و یادآور می‌شویم

> **از معیارهای ارزشـی سـخن، عمل گوینده به کلام خویش اسـت. خداونـد متعـال در آیاتی از گفتـار بدون عمل نهی کـرده و آن را نکوهش نموده و مورد خشـم و غضب خود دانسته است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سـخنی می‌گویید که عمـل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسـیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.»**

آنچه در این بحث مطرح می‌شود، این است که ادب سخن داشتن مختصّ به گروهی خاص نمی‌باشـد بلکه عمومیت دارد و لازم است در رابطه با تمامی انسان‌ها اعم از مرد و زن، مؤمن و کافر، بزرگسال و خردسال دانا و نادان به ادب سخن گفت.

۱. نیکو سخن گفتن و رعایت عفت کلام: در آیات مختلف قرآن کریم، خداوند متعال با پیامبران، ملائکه، مؤمنان، عموم مردم و حتی با کفار و مشرکان، ادب در کلام را کاملاً رعایت می‌کند. به مؤمنان نیز دستور می‌دهد با دیگران زیبا سخن گفته و از به زبان آوردن گفتار زشت و بی‌ادبانه (حتّی در مقابل کافران و ابلهان) دوری گزینند: «با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید»[۲۲] و نیز می‌فرماید: «و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.»[۲۳]

۲. آهستگی در کلام: آهسته سخن گفتـن از بهترین و زیباترین آداب گفتار و نشانه ادب است. قرآن مجید مسلمانان را به رعایت این خصلت بزرگ و با ارزش دعوت کرده و صدای افرادی که با فریاد سخن می‌گویند را به صدای درازگوش تشبیه کرده است: «[لقمان به فرزند خود گفت: ای پسرک من] در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته‌ساز، که بدترین آوازها بانگ خران است.»[۲۴]

۳. پرهیـز از بیهوده‌گویی: ادب اقتضای آن را دارد که گوینده در گفتار خود از سـخنان لغـو و بیهوده دوری کرده و کلمات شیوا و مفید را به زبان آورد. بیهوده‌گویی یکی از اخلاق ناپسند اسـت که ایزد منّان دوری از آن را یکی از ویژگی‌های مؤمنان بر شـمرده است: «[مؤمنان رستگار شدند]؛ آنان که از بیهوده روی‌گردانند.» [۲۵] علامه طباطبایی(ره) درباره معنای کلمه «لغو»می‌گوید: ««لغو» کاری است که دارای فایده نباشد؛ و از دیدگاه دین «لغو = بیهوده»، اعمال مباح و حلالی است که صاحبش در آخرت از آن سودی نبرد؛ و یا در دنیا از آن سودی که منتهی به سـود آخرت گردد عاید او نشود، مانند خوردن و آشـامیدن به داعی شهوت در غذا که لغو است؛ چون غرض از اکل و شرب گرفتن نیرو برای اطاعت و عبادت خداست.» [۲۶]

شیوه‌های سخن

در قرآن کریم برای هر گفت و شنودی نوع و شیوه‌ای خاص از گفتار توصیه شده مانند: قول حسن، قول معروف، قول کریم؛ و اسـتفاده از بعضی شیوه‌ها مورد نهی قرار گرفته است، مانند: مکالمه با صدای بلند، یا با ناز و کرشمه.

۱. گفتار مؤمنان با یکدیگر:

الف) استواری کلام: با پایه و اساس سخن گفتن را خداوند متعال به مؤمنان دستور می‌دهد و به آنان تأکید می‌کند، این‌گونه با یک دیگر سخن بگویند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید.»[۲۷]

ب) سوژه به دشمن ندادن: بر مؤمنان لازم است علاوه‌بر استوار سخن گفتن؛ به گونه‌ای تکلّم کنند که کفّار، مشرکان و منافقان آنان را به استهزا نگیرند، به عبارت دیگر مؤمنان باید با یکدیگر به گونه‌ای سخن بگویند که سوژه به دشمن ندهند. آیه ۱۰۴ بقره بیان کننده همین مطلب است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید: «راعنا» و بگویید: «انظرنا» و [این توصیه را] بشنوید و کافران را عذابی دردناک است.»

۲. سخن گفتن با پدر و مادر:

قـرآن کریم برای پدر و مادر مقـام و جایگاه بلندی قائل اسـت و در آیات ۲۳ و ۲۴ سـوره مبارکه اسـراء دستورهای بسـیار مهمّی را به فرزندان می‌دهد که پاره‌ای از آنها را یاد آور می‌شویم:

الف) از به کار بردن کلماتی که خلاف ادب و احترام است مانند گفتن کلمه «اف» که ناراحتی فرزند را می‌رساند خودداری کنند: «فلاتقل لهما افّ؛ به آنها [حتّی] «افّ» مگو.

ب) از گفتن کلماتی که باعث رنجش آنان می‌شود بپرهیزند؛ مانند: داد زدن و یا درشـت سخن گفتن با آنان: «ولا تَنهَرهُما؛ به آنان پرخاش مکن.»

ج) بر فرزندان لازم است با پدر و مادر، شایسته و با بزرگواری و کریمانه سخن بگویند و از به کار بردن کلمات زشت و ناشایست بپرهیزند: «وقُل لَهُما قَولًا کَریما؛ و با آنان سخنی شایسته بگوی.»

د) بر فرزندان واجب اسـت با پدر و مادر متواضعانه سخن بگویند و از به کار بردن کلمات و سخنان متکبّرانه دوری نمایند. «واخفِض لَهُما جَناحَ الذّلِّ مِنَ الرّحمَةِ؛ و از سـر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر»

ه) برفرزند است که از خدای تعالی برای والدین خود طلب خیر و برای آنان دعا کند و رحمت و آمرزش پروردگار را خواستار شود: «وقل رَبِّ ارحَمهُما کَما رَبّیانی صَغیرا؛ و بگو پروردگارا، آن دو را رحمت کن، چنانکه مرا در کوچکی پروردند.»

۳. سخن گفتن با فرزندان:

بر والدین لازم است در گفت و شنود با فرزندان خود نکاتی را رعایت کنند؛ که در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) ادب و مهربانی و دلسـوزی: در آیات مختلف قرآن، پیامبران الهی مانند: نوح، ابراهیم، یعقوب و لقمان(ع) فرزندانشان را بـا کلمه «یابنیّ» مورد خطاب قـرار داده‌اند؛[۲۸] و این کلمه، علاوه بر اینکه رعایت ادب را نسبت به فرزند همراه دارد دلسوزی و شفقت را نیز می‌رساند.[۲۹]

ب) اندرز و نصیحت: داستان‌های مختلفی را که قرآن مجید از پیامبران الهی(ع) نقل کرده است، بیان کننده این مطلب است که آن بزرگواران، فرزندانشان را با استفاده از بهترین روش، یعنی مؤدبانه و با مهربانی و دلسوزی، موعظه و نصیحت و پند و اندرز داده و خطرات دنیایی و آخرتی کردار و پندار را به آنان گوشزد می‌کردند: «و یاد کن هنگامی را که لقمان به پسرش اندرز می‌داد و می‌گفت: ای فرزندم، به خدا شـرک میاور که براستی شرک ستمی بزرگ است.»[۳۰]

۴. گفتار مسئولان:

در جامعه اسلامی انسان‌ها دارای حقوق خاص خود می‌باشند و سخن مؤمنان باید به گونه‌ای باشد که حقّ انسان‌ها را به ایشان برساند، نه اینکه حق آنان را از بین ببرد، بخصوص افرادی که کلام آنان زمینه نفع و زیان را برای دیگران به بار می‌آورد مانند سخن مسؤولانی چون قضات، شاهدان، داوران، کارشناسان، مفتیان و ...

قرآن مجید به این گونه افراد دستور می‌دهد عادلانه سخن بگویید: «و چون [به داوری یا شـهادت] سخن گویید دادگری کنید [و عادلانه سخن بگویید]، هر چند [درباره] خویشاوند [شما] باشد.»[۳۱] علامه طباطبایی(ره) در این‌باره می‌گوید: باید مراقب گفتارهای خود باشید و زبان خود را از حرف‌هایی که برای دیگران نفع یا ضرر دارد حفظ کنید و عاطفه قرابت و هر عاطفه دیگری شما را به جانبداری بیجا از احدی وادار نکند.[۳۲]

> **در آیات مختلف قرآن کریم، خداوند متعال با پیامبران، ملائکه، مؤمنان، عمـوم مردم و حتی با کفـار و مشـرکان، ادب در کلام را کاملاً رعایت می‌کند. به مؤمنان نیز دسـتور می‌دهد با دیگران زیبا سـخن گفته و از به زبان آوردن گفتار زشـت و بی‌ادبانه (حتّی در مقابل کافران و ابلهان) دوری گزینند: «با مردم (به زبان) خوش سـخن بگویید»و نیز می‌فرماید: «و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر اسـت بگویند، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شـیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.»**

۵. سخن گفتن شاگرد و استاد با یکدیگر:

قرآن‌کریم برای گفت‌وگوی شـاگرد و اسـتاد با یکدیگر دسـتورهایی می‌دهـد که بیشـتر در آیات ۶۵ - ۷۸ سـوره کهف دو گفت‌وگوی حضرت موسـی(ع) (به عنوان شـاگرد) بـا حضـرت خضر(ع) (بـه عنوان اسـتاد) نمود پیـدا کرده است.

> **از مجموع آیات و روایات، این مطلب به دسـت می‌آید که کلامـی دارای ارزش و اعتبار است که خردمندانه و همراه بـا خردورزی و اندیشـیدن باشد؛ یعنی افزون بر عاقلانه بودن گفتـار، گوینده قبل از سخن گفتن در گفتار خویش اندیشـه کرده و آنگاه لب به سخن باز کند، زیرا هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.**

الف) شیوه‌های سخن گفتن شاگرد با استاد:

۱. رعایت ادب و فروتنی: موسی(ع) در گفت‌وگو با معلم خود، با کمال ادب و فروتنی سـخن گفت: زیرا از معلم خویش اجازه گرفت و به صورت پرسشی با او سخن گفت: «آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده است و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی؟»

۲. پاسخ استاد را مؤدبانه گفتن: آنگاه که خضر(ع) به موسـی(ع) گفت: «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی» شاگرد با کمال ادب و احترام پاسخ استاد خویش را داد و گفت: «ان شاء اللّه مرا شکیبا خواهی یافت.» جمله «خواهی یافت» و موکول کردن آن به مشیّت الهی، ادب موسی در مقابل معلم را بیان می‌کند.

۳. در هنگام لغزش و اشتباه، از معلم عذر خواستن: وقتی موسی(ع) شرط استاد را به اشتباه زیر پا گذاشت و بدین‌گونه لغزشـی از او سـر زد، با عباراتی مؤدبانه (آیات ۷۳ و ۷۴ سوره کهف) از معلم خود عذر خواهی کرد.

ب) شیوه سخن گفتن استاد با شاگرد:

بر معلم لازم است علاوه بر رعایت ادب در گفتار خویش به چند نکته نیز توجّه کند:

۱. لغزش‌های شـاگرد را به او گوشـزد کردن: خضر(ع) در سـه مورد که شاگردش اشتباه کرد، گاهی با جمله «آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی» و در آخر با جمله «این‌بار دیگر وقت جدایی میان من و توست» لغزش‌های شاگرد را به او گوشزد کرد.

۲. با آنکه حضرت خضر(ع) در ابتدا با شاگرد خود شرط کرده بود که از او سؤالی نکند، ولی در پایان به او فرمود: «بزودی تو را از تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم کرد» و به تمام سؤالات موسی(ع) پاسخ داد.

۶. شیوه سخن گفتن زنان با نامحرمان:

خداوند متعال، خطاب به زنان پیامبر(ص) چنین می‌فرماید: «ای همسـران پیامبر! شما اگر پرهیزکاری پیشه کنید [از نظر منزلت و موقعیت] مانند هیچ یک از زنان نیستید، پس در گفتار خود، نرمی و طنّازی [چنان‌که عادت بیشتر زنان است] نداشته باشید تا کسی که بیمار دل است طمع کند و سخن پسندیده و شایسته گویید.»[۳۳]

از آیه شریفه استفاده می‌شود که بر زنان لازم است در سخن گفتن با نامحرمان افزون بر رعایت آداب گفتار، دو نکته دیگر را نیز مراعات کنند:

الف) پرهیز از خضوع در گفتار مانند: نازک، ظریف، با ناز و کرشمه و با نرمی سخن گفتن با نامحرمان، تا مبادا دل آنان را دچار ریبه و پندارهای شیطانی نموده و شهوتشان را برانگیزانند و در نتیجه مردانی که بیماردل هسـتند به خاطر نداشتن و یا کمی ایمان به ایشان طمع ورزند.

ب) بر ایشان لازم است با «قول معروف» (کلام شناخته شده) با نامحرمان سخن بگویند، به گونه‌ای که سخنشان موجب آرامش و اطمینان شـنونده شود، نه باعث اضطراب و تشویق خاطر او، سـخنی زیبا و به دور از اشاره به فساد و ریبه، سخنی که شرع و عرف اسـلامی آن را شایسته و پسندیده می‌داند و آن کلام، موافق با دین و اسلام است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نحل، آیه ۴۳. ۲. مجله حوزه، دفتر تبلیغات اسـلامی، شماره ۱۰۵ - ۱۰۶، ص ۹۴. ۳. فرهنـگ معین، دکتر محمد معین، ج ۳، ص ۳۳۳۲. ۴.لغت‌نامـه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۶۲۹۷. ۵. بلـد، آیه‌هـای ۸ و ۹. ۶. الرحمـن، آیه‌های ۱ - ۴. ۷.غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۶۱. ۸. همان، ج ۴، ص ۵۴۷. ۹. نهج البلاغة، ترجمه محمد دشـتی، خطبه ۱۷۶، ص ۳۳۴. ۱۰. غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۶۱. ۱۱.همان، ج ۴، ص ۶۰. ۱۲.همان، ج ۴، ص ۵۴۷. ۱۳.همان، ص ج ۱، ص ۱۳۴. ۱۴.همان، ج ۵، ص ۱۹۹. ۱۵.نسـاء، آیه ۴۳. ۱۶.اعراف، آیه ۶۲. ۱۷.صف، آیه‌های ۲ و ۳. ۱۸. احزاب، آیه ۷۰. ۱۹.المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۴۷. ۲۰.طه، آیه ۴۴. ۲۱. المیزان، سیدمحمدحسین طباطبایی، ج ۱۶، ص ۲۵۶. ۲۲.ه بقره، آیه ۸۳. ۲۳. اسـراء، آیه ۵۳. ۲۴.لقمان، آیه ۱۹. ۲۵. مؤمنون، آیه ۳. ۲۶. المیزان، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۱۵، ص ۹. ۲۷. احزاب، آیه ۷۰. ۲۸. هود، آیه ۴۲؛ صافات، آیه ۱۰۲؛ یوسـف، آیه ۵؛ لقمان، آیات ۱۳ و ۱۶ و ۱۷. ۲۹.تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۹۶؛ المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۱۱، ص ۸۲. ۳۰. لقمان، آیه ۱۳. ۳۱. انعام، آیه ۱۵۲. ۳۲. المیزان، ج ۷، ص ۳۳۹. ۳۳. احزاب، آیه ۳۲.

پاسدار اسلام، شماره ۲۶۶

علم ائمه(ع) به تفسیر قرآن و احکام عملی آن

قال‌الامام الباقر(ع): «ان من علم ما اوتینا تفسیرالقرآن و احکامه».

امـام باقر(ع) فرمود: «از جمله چیزهایی که خدا علم و دانش آن را به ما عطا فرموده است، تفسیر قرآن و آگاهی از احکام(عملی) آن است.» [۱]

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۸

لزوم دریافت تفسیر صحیح قرآن از پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)

شیخ کلینی به سـند خود نقل می‌کند که «قتاده ابن دعامه» به محضر امام باقر(ع) وارد شد. حضرت فرمود: ای قتاده! آیا تو فقیه مردم بصره‌ای؟ گفت: این‌گونه گمان می‌برند! امام فرمود: به من چنین خبر رسـیده که تو قرآن را تفسیر می‌کنی، گفت: بله، حضرت فرمود: اگر قرآن را با علم و آگاهی تفسیر می‌کنی که خود دانی و من از تو خواهم پرسید. آنگاه فرمود: وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کـرده‌ای که خود و دیگران را هلاک نموده‌ای و اگر آن را از حرف‌های مردم گرفته‌ای، باز هم خود و دیگران را هلاک ساخته‌ای! وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می‌شناسد که مخاطب واقعی آن بوده است.[۱]

۱- الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱

اصول، مبانی و روش تفسیر اهل بیت(ع) (٤)

پرسش:

اهل‌بیت(ع) پیامبر اکرم(ص) که خود تجسـم عینی عمل به آموزه‌های وحیانی قرآن‌کریم بودند، چگونه و با چه اصول و مبانی و روشی قرآن را برای مخاطبان خود تفسیر می‌کردند؟

پاسخ:

در سه بخش قبلی پاسخ به این سوال به مبانی تفسیر قرآن اهل‌بیت(ع) در پنج مبنا شامل: ۱- قرآن کتابی است که به زبان خود مردم نازل شده است ۲- قرآن کلام خداست نه کلام بشر ۳-التزام به وحی بیانی و تفصیلی ۴- یاری جستن از قواعد عقلی ۵- جاودانگی قرآن و روش‌شناسی تفسیر اهل‌بیت(ع) شامل: ۱- روش تفسیر قرآن با استناد به قواعد عربی ۲- روش تفسیر قرآن به قرآن پرداختیم. اینک در ادامه دنباله مطلب را پی می‌گیریم

۲- امام صادق(ع) در تفسـیر «عفو» در آیه «یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» (بقره-۲۱۹) فرمود: مراد از عفو در این آیه همان است که خداوند فرمود: «الّذِینَ إذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْـرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً » (فرقان-۶۷) در خرج کردن هم نه ولخرجی می‌کنند و نه خسـیس‌بازی در می‌آورند، بلکه راه میانه این دو را پیش می‌گیرند

۳- روش تفسیر قرآن با استناد به حدیث پیامبر(ص)

بدون تردید اهل‌بیت(ع) وارثان علم پیامبر(ص) هستند، از این‌رو در بسـیاری از موارد، به‌ویژه آیات احکام که جزئیات آن به تفصیل در قرآن بیان نشـده است، با استناد به گفتار و رفتار رسول گرامی اسلام(ص) به تبیین آیات قرآن می‌پرداختند. همان‌گونه که در تفسـیر آیه: «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ» دیدیم که امام باقر(ع) فرمود: پیامبر اکرم(ص) فرموده است که مراد از این آیه، مسـح بر بخشی از سر است. همچنین امام صادق(ع) نیز می‌فرماید: «پیامبر اکرم(ص) در تفسیر: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» فرمود: «کَادَ اَلْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْراً وَ کَادَ اَلْحَسَدُ أَنْ یَغْلِبَ اَلْقَدَرَ » (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲۲، ح ۳۱)

۴- روش تفسیر قرآن با استفاده از قواعد عقلی

روش تفسیر اهل‌بیت(ع) براساس قواعد عقلی در آیات قرآن‌کریم جلوه بارزی دارد، به‌ویژه در جایی که معنای ظاهری لغوی مخالف با استلزامات عقلی باشد. در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم: ۱- از امام صادق(ع) در مورد تفسیر آیه: «وَهُوَ اللَّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الْأَرْضِ» (انعام- ۳) سوال شد: آن حضرت فرمود: آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند در همه‌جا هست. راوی گوید: آیا خودش در همه‌جا هسـت؟ حضرت فرمود: «وای بر تو! مکان‌ها دارای اندازه‌های خاصی هستند، اگر بگویی که خداوند در یک مکان خاصی اسـت، لازم می‌آید که او را دارای اندازه به‌شـمار آوری. لکن خداوند جدا از محدودیت‌های آفریدگانش است. او بر آنچه آفریده است، کاملا احاطه دارد، هم از نظر علم، هم از جهت قدرت و سلطنت و فرمانروایی. (تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۰۴، ح ۲۰)

۲- از امام رضا(ع) در مورد آیه: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُـوطَتَانِ»(مائده - ۸۴) سـوال شد که آیا منظور از ید در آیه دستی به مانند دست انسان است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: خیر، اگر چنین باشد لازم می‌آید که خداوند مخلوق باشد.(همان ، ص ۶۵۰، ح ۲۷۹)

ارزش و اعتبار تفسیر اهل‌بیت(ع)

از آنجا که بنابر نص قرآن‌کریم، اهل‌بیت(ع) مطهر و معصوم هستند، بیان آن بزرگواران در تفسیر قرآن‌کریم نیز همچون دیگر کارهایشان معصومانه اسـت. قرآن‌کریم می‌فرماید: ««إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» خداوند می‌خواهد هرگونه ناپاکی را فقط از شما اهل‌بیت(ع) (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام» دور نگه دارد و نیز شما را کاملا پاک و پاکیزه نگه دارد.(احزاب-۳۳) بنابراین اگر ثابت شود که سخنی از اهل‌بیت(ع) صادر شده است، در حجیت آن نمی‌توان تردیدی روا داشت. زیرا آن بزرگواران با استناد به منابع متقن علاوه بر ملکه عصمت خود، سخن گفته‌اند. امام صادق(ع) می‌فرماید: خداوند حلال و حرام و تأویل را به پیامبر(ص) آموخت و آن حضرت نیز همه آنها را به حضرت علی(ع) تعلیم داد. از این‌رو علوم پیامبر(ص) که به علی(ع) سپرده شد و پـس از آن در اختیار اهل‌بیت(ع) قرار گرفت. همچنان که امام صادق(ع) می‌فرماید: «نَحنُ تَراجِمَةُ وَحیِ الله»، ما ترجمان عملی آموزه‌های وحیانی قرآن هستیم(کافی، ج ۱، ص۱۹۲). علامه طباطبایی(ره) در تفسیر آیه: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ»(نحل-۴۴) می‌فرماید: این آیه بر حجیت سخن (تفصیلی) در صورت آیات قرآن دلالت دارد. همچنین به‌دلیل حدیث متواتر ثقلین و دیگر احادیث، بیان اهل‌بیت پیامبر(ص) نیز از این حجیت برخوردار است.(المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۱)

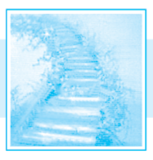

به بهانه جدایی دین از سیاست، عمل به قرآن را در قالب حکومت از قرآن سلب می‌کنند!

««اتخذوا هذاالقرآن مهجورا) بی‌شک به این معنا نیست که قرآن و اسم قرآن و اسم مسلمانی را به طور کلی از خود دفع کرده‌اند. این اتخاذ نیست.» «اتخذوا هذاالقرآن مهجورا» یعنی قرآن را دارند، اما همراه با هجر قرآن است. اما مهجور است. به این معنا که قرآن در یک جامعه تلاوت شده و احترام ظاهری می‌شود، اما به احکام آن عمل نمی‌کنند و به بهانه جدایی دین از سیاست، حکومت را از قرآن سلب می‌نمایند... هجر قرآن به این معنا است که اسم قرآن وجود دارد و حاکمیت قرآن نیست.» [۱]

۱- پایگاه دفتر حفظ و نشـر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر شهید انقلاب اسلامی در دیدار با کارگزاران، مورخ ۱۴۰۴/۷/۱

معجزه و کرامت در گذشته و حال

شبهه: اگر معجزه و کرامت نشانه‌ای روشن از دخالت الهی است، چرا در گذشته معجزاتی انکارناپذیر مانند زنده شدن مردگان یا شفای کور مادرزاد رخ می‌داد، اما امروز حتی آنچه «معجزه» یا «کرامت» نامیده می‌شود -مثل شفای بیمار یا بازگشت از کما- به‌گونه‌ای است که می‌توان برای آن توضیحات طبیعی یا احتمالات دیگر ارائه داد و نمی‌شود به صورت قطعی آن را نتیجه دعا و توسل و دخالت خدا دانست؟

پاسخ: یکی از چالش‌برانگیزترین پرسش‌ها در باب اراده الهی این اسـت که چرا در ادوار گذشته، شاهد معجزاتی بی‌شبهه و آشکار همچون احیای مردگان یا شفای کوران مادرزاد بودیم که هیچ راهی برای انکار آنها وجود نداشت، اما در عصر حاضر حتی آنچه به عنوان «معجزه» یا «کرامت» (مانند بهبودی بیماران یا بیداری از کمـا) رخ می‌دهد، اغلب دارای توجیهات طبیعی یا احتمالات علمی است و نمی‌توان با قطعیت آن را صرفاً نتیجه دعا و دخالت مسـتقیم خداوند دانست. در پاسخ به این ابهام، برخی بر این باورند که پیشرفت علم و آگاهی انسان، پوشش‌های خرافی را کنار زده و واقعیت‌ها را تبیین کرده است؛ اما برای درک صحیح موضوع، لازم است ابتدا تفاوت ماهوی میان «معجزه» و «کرامت» روشن شود و سپس با نگاهی دقیق‌تر به بستر تاریخی و اجتماعی این پدیده‌ها، دلایل این تغییر در نحوه ظهور آیات الهی بررسی گردد.

مداخله همیشگی خدا در جهان

معجزه هرچند نشانه‌ای آشکار و برجسته از دخالت مستقیم خداوند در زندگی انسان‌هاست، اما تنها راهِ اثبات حضور او نیست؛ بلکه قرآن و روایات تأکید دارند که خودِ نظمِ حاکم بر هستی، بزرگ‌ترین شاهد قدرت و حکمت پروردگار است. در این دیدگاه، هیچ پدیده‌ای در جهان، از ریزترین ذرات تا کلان‌ترین رویدادها، بی‌هدف نیست و همگی نشان می‌دهند که عالم تسخیر خداوند است و هیچ چیز خارج از اراده و نظارت او رخ نمی‌دهد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است.»[۱]

بنابراین، هم نظم عادی جهان و هم خرق این عادت منظم (معجزه)، نشانه آشکار از مداخله همیشگی خدا هستند. به بیان

> **معجزه هرچند نشانه‌ای آشکار و برجسـته از دخالت مستقیم خداوند در زندگی انسان‌هاست، اما تنها راهِ اثبات حضور او نیست؛ بلکه قرآن و روایات تأکید دارند که خودِ نظمِ حاکم بر هستی، بزرگ‌ترین شاهد قدرت و حکمت پروردگار است. در این دیدگاه، هیچ پدیده‌ای در جهان، از ریزترین ذرات تا کلان‌ترین رویدادها، بی‌هدف نیست و همگی نشان می‌دهند که عالم تسخیرِ خداوند است و هیچ چیز خارج از اراده و نظارت او رخ نمی‌دهد.**

دیگر، روشن بودن دخالت الهی منحصر به رخدادهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده نیست و «الهی» بودن یک واقعه، لزوماً به معنای غیرقابل‌تبیین بودنِ آن از منظر ظاهری و علل طبیعی نیست.[۲]

ماهیت و فلسفه معجزه

امور خارق‌العاده‌ای که از سوی اولیای خاص الهی سر می‌زنند، از نظر هدف و کارکرد، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) «معجزه»: رخدادی فراتر از قوانین معمول عالم که با اراده خداوند از سـوی پیامبر یا امام ظاهر می‌شـود و هدف اصلی آن، گواهی بر صدق ادعای نبوت یا امامت و اقامه حجت بر مخالفان است.

ب) «کرامت»: سـایر رخدادهای غیرعادی که از اولیای خدا صادر می‌شود، اما هدف از آن اثبات مقام یا دعوی خاصی نیست؛ بلکه نشانه‌ای از کرامت و عنایت خاص الهی به بندگان صالح است.[۳]

از این رو، معجزه باید به گونه‌ای آشکار و بی‌شبهه باشد که هیـچ تبیین و توضیح رقیب و بدیلی در برابر تبیین الهی باقی نگذارد؛ زیرا رسـالت آن شکستنِ انکار و روشن کردن حقانیت است. معجزات بزرگ گذشته دقیقاً در نقطه‌ای رخ می‌دادند که هیچ راهی برای تردید عقلانی باقی نماند. زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی(ع)، یا تبدیل عصا به اژدها توسط حضرت موسی(ع)، به‌گونه‌ای بود که هیچ تبیین علمی قطعی یا احتمالی برای آن قابل تصور نبود.[۴] اما در عصر حاضر، نه پیامبر جدیدی وجود دارد و نه امام ظاهری که بخواهد با معجزه‌ای قاطع، ادعای امامت یا نبوت خود را اثبات کند. بنابراین، اساساً انتظار معجزات انکارناپذیر جدید با فلسفه هدایت در عصر خاتمیت ناسازگار است.

کرامت و حدود تبیین‌پذیری

کرامت -که از قدیم تاکنون به وفور در زندگی ائمه معصومین، علما، شهدا و دیگر اولیا ثبت و گزارش شده است- اغلب هدفش اثبات ادعایی در برابر دیگران نیست و به همین جهت، ملاحظاتی که در مورد معجزه بیان شد، در آن مطرح نیست. به بیان دیگر،

> **معجزات بزرگ گذشته دقیقاً در نقطه‌ای رخ می‌دادند که هیچ راهی برای تردید عقلانی باقی نماند. زنده کردن مردگان توسـط حضرت عیسی(ع)، یا تبدیل عصا به اژدها توسط حضرت موسی(ع)، به‌گونه‌ای بود که هیچ تبیین علمی قطعی یا احتمالی برای آن قابل تصور نبود. اما در عصر حاضر، نه پیامبر جدیدی وجود دارد و نه امام ظاهری که بخواهد با معجزه‌ای قاطع، ادعای امامت یا نبوت خود را اثبات کند. بنابراین، اساساً انتظار معجزات انکارناپذیر جدید با فلسفه هدایت در عصر خاتمیت ناسازگار است.**

معجزه باید به‌گونه‌ای رخ دهد که هرگونه تردید در «الهی بودن و اتصال آن به مبدأ هستی» را از بین ببرد تا ادعای معصوم اثبات شود؛ اما بسـیاری از کرامت‌ها فاقد چنین کارکردی هستند و چه بسا به گونه‌ای رخ دهند که نتوان از آنها به عنوان نشانه‌ای آشـکار و غیرقابل انکار از دخالت مستقیم الهی استفاده کرد.[۵] همین ویژگیِ کرامت سبب شـده که برای گروهی از ناظران، امکان تبیین‌های طبیعی یا احتمالات دیگر در آن وجود داشته باشد. بر خلاف معجزه که به دلیل کارکرد حجت‌آور خود، لزوماً باید هرگونه ابهام و تردید را از میان بردارد کرامت، بیشتر نقش نشانه‌ای و تربیتی دارد و چنین لزومی در آن مطرح نیست. از این رو، تشخیص وقوع کرامت و متمایز کردن آن از رخدادهای صرفاً طبیعی، همواره دشوارتر و نیازمند دقت در بستر تاریخی، زمینه فردی و میزان تعلق قلبی شـاهدان است، در حالی که بسیاری از معجزات انبیا به دلیل اقتضای رسالت و اثبات ادعا، همواره با شفافیت، قطعیت و ویژگی‌های غیرقابل انکار ظهور می‌یافتند.

نتیجه:

در عصر پیامبران، بسیاری از معجزات، برای اقامه حجت و اثبات حقانیت آنان رخ می‌داد و ناگزیر هر تبیین آشنا و مادی‌ای که الهی بودن آن را زیر سـؤال می‌برد، کنار می‌زد؛ اما پس از عصر خاتمیـت، پدیده‌های دینی غالباً در قالب کرامت و امداد الهی تجلی می‌یابند که اغلب هدفشان، نه اثبات ادعایی تازه در باب نبوت یا امامت، بلکه تقویت ایمان و یاری بندگان است. از این رو، آشکار بودن منشأ الهی، شرط تحقق کرامت نیست و به همین دلیل، امکان ارائه تبیین‌های صرفاً طبیعی برای آن وجود دارد. تفاوت امروز با گذشـته، ناشی از تفاوت در هدف و جایگاه تاریخی این نشانه‌ها در نظام هدایت الهی است، نه کاهش دخالت پروردگار در عالم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آل عمـران، آیه۱۹۰. ۲. مصباح یـزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، تهران، سـازمان تبلیغات اسلامی، هفدهم، ۱۳۸۴ش، ص۵۱. ۳. همان، صص۲۲۰-۲۲۱ ۴. سبحانی، جعفر، الالهیات علی هدی الکتاب و السنه و العقل، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، سوم، ۱۴۱۲ق، ج۳، ص۱۱۱. ۵. مصباح یزدی، آموزش عقاید، صص۲۲۰-۲۲۱.

*** مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی**